العراضة فى الحكاية السلجوقية

هنر على محمد

تصحيح مريم ميرشمسى

 (العراضة فی الحکایة السلجوقیة؛ محمدبن نظام الحسینی یزدی؛ به تصحیح مریم میرشمسی؛ تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، 1388)

از ميان كتاب‏هايى كه در زمينۀ تاريخ سلجوقيان (429ـ590 ق) نوشته شده است، شايد ناشناخته‏ترين آنها «العراضة فى الحكاية السلجوقيه» باشد كه نخستين چاپ آن به دست دكتر كارل زوسهايم (Karl Sussheim ) آلمانى در سال 1909 م. در ليدن، با مقدمه‏اى به زبان آلمانى به چاپ رسيد. دكتر زوسهايم مجدّداً اين كتاب را با مقدمه‏اى به تركى عثمانى در سال 1326 ق. در شهر قاهره منتشر ساخت.

به تازگى بنياد موقوفات دكتر افشار، به كوشش بانو مريم ميرشمسى تصحيح جديدى از اين كتاب ارائه كرده است. مصحح محترم چاپ كنونى بنا داشته است ترجمه مقدمۀ زوسهايم را به آلمانى و تركى، ضميمه اين چاپ كند، ولى سرانجام چنين مى‏گويد: «پس از داشتن اين هر دو ترجمه و دريافت مطالب آن، مطلب دندانگير و قابل ارائه‏اى در آن يافت نشد و در بسيارى موارد، از جمله دربارۀ هويّت مؤلّف خطاها و اشتباه‏هايى وجود داشت كه... از چاپ اين ترجمه چشم پوشيدم و تنها به نقل قول‏هايى از آن بسنده كردم» (ر.ك به: صفحه‏هاى سى و نه و چهل پيشگفتار).

براى دريافت بهتر و دقيق‏تر نكته‏هايى كه در مقدمه‏هاى زوسهايم آمده، بايد به ياد آورد كه مرحوم علامه محمد قزوينى به مطالبى اشاره كرده است كه يادكردشان لازم مى‏نمايد. آن مرحوم در ضمن يادداشت‏هاى خود دربارۀ چاپ قاهرۀ اين كتاب و مطالب آن و مآخذ مؤلف العراضه نوشته است:[1] العراضه فى الحكاية السلجوقيه لمحمدبن محمدبن عبداللّه‏ بن النظام الحسينى، كه آن را در عهد سلطنت الجايتو (703ـ706) هـ.ق تأليف نموده است،[2] و اين كتاب اختصارى است از راحة الصدور راوندى، بدون تصحيح مختصر (به كسر صاد) به اختصار با تبديل عبارات سهل ساده سليس آن به عبارات ثقيل مصنوعى متكلّفى از جنس وصّاف و درّۀ نادره.[3]

متن فارسى طبع زوسهايم آلمانى، با مقدمه‏اى از او به تركى عثمانى: مصر، 1326 ق.

گفته‏هاى علامه در مقدمۀ تاريخ جهانگشا در باب العراضه نيز شايان دقت است. اكنون آن افاضات:[4] العراضه فى الحكاية السلجوقية لمحمدبن محمدبن عبداللّه‏ بن النظام الحسينى اليزدى المتوفّى سنة 743 وزير سلطان ابوسعيد بهادرخان آخرين پادشاه مغول ايران (سنۀ 717ـ736) كه راحة الصدور را در حدود سنۀ 711 در سلطنت اولجايتو از اول تا به آخر تلخيص نموده و ديباچه و خاتمۀ آن را با ساير حشو و زوايد حذف نموده، ولى از طرف ديگر اصل عبارت راحة الصدور را كه در نهايت سلاست و روانى است.

به عبارتى مصنوع و مسجّع و مشحون به استعارات و تشبيهات از طراز وصاف و تاريخ معجم تبديل نموده و به جاى اشعار و امثال اصل كتاب اشعار و امثال ديگر آورده، به جز اين هيچ تغييرى در اصل راحة الصدور نداده و اين اختصار را (بدون تصريح به اختصار) العراضه فى الحكاية السلجوقيّه نام نهاده است و در ديباچه آن كتاب با آنكه يكى از تواريخ آل سلجوق را كه منتهى به سلطنت سلطان محمودبن محمدبن ملكشاه می­شده است، ذكر كرده و آن را اساس كتاب خود دانسته، اصلاً و مطلقاً نام كتاب راحة الصدور را كه از اول تا به آخر مضامين آن را بعينها با تغييرى در عبارت نقل و استنساخ كرده است و به جز اين هيچ تصرفى ديگر در آن نبرده است و از وجود آن به كلى تجاهل نموده است. كتاب العراضة فى الحكاية السلجوقيّه به اهتمام دكتر كارل زوسهايم آلمانى در سنۀ 1326 در مصر به طبع رسيده است.

مؤلف العراضة

مصحح محترم براى شناخت دقيق و كامل مؤلف، سعى كرده است از همۀ منابع در دسترس در زمينه تاريخ يزد و ديگر كتاب‏هاى مربوطه ـ تاريخ يزد جعفرى، تاريخ جديد يزد از احمد كاتب، جامع مفيدى از محمد مستوفى بافقى، يادگارهاى يزد از ايرج افشار، تاريخ نظم و نثر در ايران و در زبان فارسى از سعيد نفيسى و... ـ و نيز منابع ديگر مانند ترجمه محاسن اصفهان ابن‏آوى، تاريخ گزيدۀ حمداللّه‏ مستوفى و مجمع الأنساب شبانكاره‏اى استفاده كند. او سرانجام به شناخت وى نايل آمده است؛ يعنى تاريخ ولادت او را دهه‏هاى پايانى قرن هفتم دانسته، تاريخ تأليف را بين 713 ـ 716 به دست آورده است. لقب محمدبن محمدبن نظام الحسينى، سيد شمس‏الدين يا اميرشمس‏الدين بوده است.[5] مؤلّف «در تبريز وفات كرد، يك سال بعد از وفات پدر بزرگوارش، در سال ثلث وثلثين وسبعمائة و او را به يزد نقل كردند».[6] «حرم او دختر خواجه رشيدالدين فضل‏اللّه‏» بوده است.[7] مؤلّف «بانى و وقف‏كننده‏ى مدارس و مساجد و بناهاى بسيارى در يزد و ساير شهرها، مانند ابرقو، اصفهان، شيراز، قم و كاشان و... بوده است».[8]

نسخه‏ها و تأريخ تأليف

آنچه در تصحيح حاضر اساس كار قرار گرفته است، دو متن است: دست‏نوشت اياصوفيا كه در تاريخ جمعه، دوم ربيع الاول سنه اثنين وخمسين وسبعمائة (752 ق) كتابتش پايان يافته است (ص 156). در صفحه سى و شش پيشگفتار به اشتباه سال 753، سال انجام كتابت ذكر شده است) به پايان رسيده است، و ديگر چاپ نخستين اين كتاب، با تصحيح كارل زوسهايم. مصحح محترم به نسخه لندن كه مورد استفاده زوسهايم بوده، دسترسى نداشته است و مطالب آن را از چاپ زوسهايم نقل مى‏كند.

محتواى كتاب

العراضه كتابى است دربارۀ تاريخ سلجوقيان كه مؤلّف پس از خطبه‏اى در حمد و ستايش پروردگار و درود و تحيّت بر پيامبر بزرگ اسلام(ص) و خاندان و يارانش، به گله از روزگار نامساعد مى‏پردازد و از سختى‏هايى كه در كسب علوم گوناگون كشيده، سخن مى‏راند و سپس منظور خود را از نوشتن اين كتاب بيان مى‏كند. بعد از خطبه، فصلى دربارۀ مبادى احوال سلجوقيان وجود دارد و پس از آن براى هر يك از پادشاهان اين سلسله، فصلى اختصاص داده كه در هر فصل پس از ذكر نام، لقب و كنيۀ پادشاه به مشخصات ظاهر و اخلاق او پرداخته، سرانجام زمان ولادت و وفات، مدت سلطنت و نيز نام وزيران و توقيع آن‏ها را ذكر كرده است.

مؤلف مى‏گويد: بر حسب اتفاق نسخه‏اى از تاريخ آل سلجوق به دستش مى‏رسد كه در آن، آخرين پادشاه سلجوقى را سلطان محمود بن محمد بن ملكشاه معرفى كرده است، در صورتى كه پس از اين پادشاه قريب به هشتاد سال ديگر سلجوقيان صاحب قدرت بوده‏اند و اين انگيزۀ مؤلف براى نگارش كتاب بوده است.[9]

مصحح مى‏نگارد: «براى نگارنده مشخص نشد كه منظور شمس‏الدين محمد يزدى كدام تاريخ آل سلجوق است! تواريخ پيش از او يكى سلجوق‏نامۀ ظهيرالدين نيشابورى است و ديگرى راحة الصدور كه اين هر دو نمى‏توانند منظور نظر مؤلف العراضه بوده باشند... . مؤلف «العراضه فى الحكاية السلجوقيه» بى‏شك از دو اثر تاريخى پيش از خود، يعنى سلجوق‏نامه ظهيرالدين نيشابورى و راحة الصدور راوندى بهره برده است».[10] «مى‏توان گفت العراضه از لحاظ پردازش و ساختار بيشتر شبيه سلجوق‏نامه است».[11]

طبق نوشتۀ مصحح محترم، آنچه را شادروان اسماعيل افشار به عنوان سلجوقنامۀ ظهيرى نيشابورى (تهران، 1332 هـ. ش) به چاپ رسانده است، با توجه به نظر دكتر «A. H. Morton » و متنى كه به طبع رسانده،[12] از جمال‏الدين ابوالقاسم كاشانى (قاشانى) است.

نگارنده اين سطرها از دلايل عدم انتساب آن چاپ، به ظهيرى نيشابورى بى خبر است. زيرا به چاپ دكتر مورتون دسترسى نداشت تا عين نظريات او را با متن چاپ‏شده به دست اسماعيل افشار بسنجد و به حقيقت پى برد. مصحح محترم هم هيچ يك از دلايل دكتر مورتون را نقل نكرده است.

در نسخ موجود نام وزيرى كه مؤلّف العراضه كتاب را بدو تقديم كرده، افتاده است. در صفحه 12 مى‏خوانيم: «اين عبارات سمج كه چون نسج عنكبوت بى‏تار و پود برآمده، به زيور القاب همايون مخدوم، دستور اعظم، مقتدى و صاحب اعلم، ذى العزّ الشامخ والصّيت الطّنّان، الوزير العظيم الشّان... اعدل الوزرا، كهف الورى، خواجه الحقّ والدّين، مغيث الاسلام والمسلمين...».

مصحّح محترم در صفحه بيست و پنج پيشگفتار آورده است: «اين اثر به نام وزيرى مزيّن شده كه نامش در نسخه يا محو شده و يا در همان موقع حذف شده است... . مى‏توان گمان زد كه وزير مورد نظر خواجه رشيدالدين فضل‏اللّه‏ يا پسرش غياث‏الدين محمد بوده كه هر دو به تهمت توطئه مغضوب و كشته شدند؛ بنابراين بعيد به نظر نمى‏رسد كه نام وزير از قلم افتاده باشد».

نكتۀ گفتنى آنكه: با توجه به صفت «مغيث‏الاسلام والمسلمين» كه در عبارات يادشده دقيقاً پس از نام افتادۀ وزير (خواجه الحق والدّين) آمده و با توجه به اشتياق و شيوۀ مؤلّف در آرايش سخن و صنعت‏پردازى، شايد بتوان حدس زد وزيرِ منظور، غياث‏الدين محمد پسر خواجه رشيدالدين بوده است؛ چرا كه اين نام با صفت يادشده (مغيث‏الاسلام والمسلمين) تناسب مى‏سازد.

شيوۀ نثر مؤلّف

از اوايل قرن ششم هجرى به‏تدريج نويسندگان به نثر فنى و مصنوع گرايش پيدا كردند و بناى كار خود را در نويسندگى بر آراستن بيش از حد سخن و استفادۀ فراوان از اشعار و امثال تازى گذاشتند؛ تا آنجا كه هر نويسنده مى‏كوشيد گذشته از استشهاد به مثل‏ها و شعرهاى فارسى، به امثال و اشعارى به تازى نيز در نوشتۀ خود تمثّل جويد كه در آثار خامۀ نويسندگان پيش از او نيامده بود يا كمتر به كار رفته بود، و اين شيوۀ مختار آن دسته از نويسندگان بود كه سِمَت اكثريت داشتند؛ ولى ذوق و سليقۀ همۀ نويسندگان به آن اندازه پرورش نيافته بود كه همه‏وقت از ابيات سخته استفاده كنند؛ زيرا در نوشته‏هاى آنها گهگاه به ابيات سست از ادب عربى نيز برمى‏خوريم.

تقريباً از اواسط عصر سلجوقيان، نثر فارسى هم مانند شعر آن پُر است از تلميحات به معانى و اصطلاحات علوم اهل مدرسه و اصرار در استعمال الفاظ غريب و تعبيرات خاص ادب عربى و تمثّل به اشعار و امثال رايج و گاه نارايج عربى كه غالباً از لطف بلاغت و فصاحت عارى بود و در نتيجه فارسى‏نويسى را همچون فارسى‏گويى از اعتدال و توازنى كه مثلاً در سخن سعدى وجود داشت، محروم ساخت و به آفت «حشو و اسهاب» دچار كرد و زياده‏روى در استعمال انواعى از صنايع لفظى و معنوى، به كار بردن مترادفات لفظى، ايراد جمله‏هاى متوازن و قرينه‏سازى و... به‏تدريج تا پايان قرن هشتم هجرى نثر فنى را به اوج تكلّف و تصنّع رسانيد و باعث تعقيد لفظى و معنوى و سرانجام تطويل به لاطائل گرديد، كه در كتاب مورد بحث، نوعى از اين مشخصات را مى‏توان يافت.

از اين رو العراضه را بايد از جمله متن‏هاى دشوارخوان و دشوارفهم قرن هشتم هجرى دانست كه به‏شدت در آن لفظ بر معنى غلبه دارد.

اما با همۀ كوششى كه مؤلف العراضه كرده، نتوانسته است نثرى بنويسد كه از جهت ارزش ادبى به پاى تاريخ جهانگشاى (علاءالدين عطاملك جوينى)، تاريخ وصّاف (اديب عبداللّه‏ بن فضل‏اللّه‏)، ترجمه تاريخ يمينى (ابوالشرف ناصح‏بن ظفربن سعد جرباذقانى)، التوسل الى الترسل (بهاءالدين محمدبن مُعيد بغدادى) و... برسد؛ براى مثال كاربرد جملات طولانى و عطف فراوان جملات (به ويژه با واو عطف) را مى‏توان از خصايص شيوۀ مؤلف دانست: «مبادا كه به حكم كثرت، سر از ربقۀ مطاوعت بپيچند و به طمع ولايتى و قصد ناحيتى، سر از گريبان سرورى برآورند و دست از آستين شجاعت بيرون كنند و كمان كين در بازوى مخالفت اندازند و خدنگ جنگ در شست مناقشت گيرند و پاى مبارزت در معركۀ مقاومت نهند و اسب كينه در ميدان مردانگى تاختن و نرد نبرد در عرصه فرزانگى باختن، آغاز كنند» (صص 17 و 18)؛ «زنهار تا در طلب قصاص من مظلوم محروم باقصى غاية الامكان بكوشيد و مكافات اين ظلم، والمكافات فى الطبيعةِ راحةٌ، فريضه شناسيد و ملك را به دست آوريد به خمول و عجز قانع مشويد و دل را قوى داريد و شهباز علوّ همت را در هواى علا، مجال پرواز دهيد و برادر بزرگ‏تر را بگوييد كه...» (ص 24).

با وجود اين نثر كتاب در برخى مواضع دلنشين مى‏شود. نمونه‏هاى زير از اين دست است:

«در عهد فرمان او كژى جز در چين زلف دلبران به دست نيامدى و در چمن زمان جز سرو از قيدِ رقّ او طمع آزادى نكردى. لشكر منصور او از خطا تاختن تاختن كرد» (ص 40).

«گرانى نرخ به جايى رسيده كه هر بازارى در پلۀ ترازوى بى‏انصافى، بعد از هزار شور و زارى، دانه‏اى گندم با مرواريد وزناً بوزنٍ معاوضه مى‏كرد و جُوى از شعير بعد از بسيار فرياد و نفير، به شعيرى از كافور مقايضه مى‏داد. سِعر شعير به مرتبه شعرى رسيده، سنبلۀ آسمان با سنبلۀ زمين حسد ورزيده، حرارت گرسنگى، آتش در خرمن جان و تن هر مرد و زن زده و دود از هر دودمان برآورده، واقعۀ بى‏نانى، آب روى هر آدمى با خاك كوى برابر كرده...» (ص 105).

فوايد كتاب

العراضه افزون بر فوايد تاريخى، فرهنگى و... مى‏تواند در پژوهش‏هاى ادبى نيز بسيار سودمند افتد. ذكر ابيات بسيار عربى (158 بيت) و فارسى (248 بيت) آن را به دُرجى ارزمند از شعر بدل ساخته است.[13] لغات و اصطلاحات كتاب مى‏تواند در پژوهش‏هاى مربوط به لهجۀ مورد استفاده قرار بگيرد. امثال عربى و فارسى آن نيز بسى فايده‏مند است. ساختارها و نحو كتاب نيز مفيد فايده‏اند؛ براى نمونه اين لغات و اصطلاحات قابل توجه‏اند:

«شد آمد» (ص 123)، «درخت» (140) به معناى درفش، «دو چار خوردن» (صص 146 و 147) در معناى روبرو شدن، برخورد كردن، «زه بر نهادن» (150) به معناى دار زدن، «پيكر» (115) به معنى بت، «لحومت» (صص 53، 66 و 100. نيز: ص 205)، «جُرمانه» (90) در معناى تاوان و غرامت، «پيش‏نهاد» (11) به‏معنى مقصود. اگرچه بعضى از اين واژگان، در متن‏هاى ديگر نيز كم و بيش ديده مى‏شوند.

اين جملات نيز شايان تأمّل‏اند: «لشكر مسعود شكسته شدند» (ص 26)، «سلجوقيان قومى عظيم بى‏حميّت است» (ص 69)، «برفى عظيم افتاده بود» (ص 107) و... .

نيز صفات «بانُها» (59)، «با ساز» (92)، «با سزا» (153) و... .

مصحح دربارۀ ابيات و مصرع‏هاى عربى ابراز مى‏دارد: بيشترين بسامد اين اشعار از آن اشعار متنبى است.[14] نخستين تحقيق به صورت علمى دربارۀ تأثير متنّبى بر شعر و تخيّل شاعران فارسى‏گو ـ كه در روزگار ما به انجام رسيده است، رسالۀ دكترى دانشجويى عراقى به‏نام حسين‏على محفوظ بود كه به راهنمايى شادروان بديع‏الزمان فروزانفر به رشتۀ تحرير درآمد. دكتر محفوظ در فصل «تمثّل مؤلّفين و منشيان به اشعار متنبّى» (ص 33ـ37) از نويسندگانى ياد كرده است كه در نوشته‏هاى خود به شعر متنبّى تمثّل جسته‏اند؛ البته پژوهش دكتر محفوظ گهگاه از مبالغۀ بى‏حجّت خالى نيست.[15] در اين متن نيز بيشترين توجه مؤلّف به گنجينۀ شعر عربى متوجّه متنّبى است؛ البته آنچه از متنبّى و ديگر شاعران تازى‏گوى در اين متن آمده است، گهگاه در متن‏هاى ديگر نيز ديده مى‏شود. اين وضعيت دربارۀ آنچه به صورت مثل عربى در اين كتاب آمده است نيز جارى است: در صفحه 25 العراضه شعر «وللأرض من كأس الكرام نصيب» ذكر شده است. اين شعر در صفحه 167 سندبادنامه (تصحيح احمد آتش، استانبول، 1948)، تعليقات حديقۀ سنايى (محمدتقى مدرس رضوى، تهران، 1344، ص 55)، كشف الاسرار و عدة الابرار(چاپ على‏اصغر حكمت، ج 5، ص 502)، التوسل الى الترسل (تصحيح بهمنيار، تهران، 1315، ص 256)، شرح مثنوى شريف (بديع‏الزمان فروزانفر، تهران، 1347، جزء دوم، ص 617)، معارف بهاء ولد (چاپ فروزانفر، ص 94)، فيه ما فيه (چاپ فروزانفر، صص 270 و 287)، مرصاد العباد (تصحيح دكتر رياحى، تهران، 1352، صص 356 و 644)، فرائد السلوك (تصحيح دكتر وصال و دكتر افراسيابى، تهران، 1368، ص 454)، طوطى‏نامۀ نخشبى (تصحيح دكتر فتح‏اللّه‏ مجتبايى و دكتر غلامعلى آريا، تهران، 1372، ص 6) و مجلۀ يادگار (عباس اقبال، سال اول، ش 6 و 8) نيز آورده شده است. حافظ نيز گفته است:[16]

خاكيان بى‏بهره‏اند از جرعۀ كاس الكرام اين تطاول بين كه با عشاق مسكين كرده‏اند

تفتازانى نيز در مقدمۀ مختصر المعانى، اين مصراع را بدون تسميۀ قائل به عنوان تمثّل ذكر كرده است. در صفحه 124 نيز مصراعى از متنّبى آورده شده است: «مصائبُ قومٍ عند قومٍ فوائدُ». اين مصراع در اغراض السياسه (تصحيح دكتر جعفر شعار، 1349، ص 270)، تاريخ بيهقى (تصحيح فياض، 1324، ص 385)، تحليل اشعار ناصرخسرو (دكتر مهدى محقق، 1344، ص 55)، سندبادنامه (چاپ احمد آتش، استانبول، 1948، ص 195)، مرزبان‏نامه (تصحيح قزوينى، چاپ افست تهران، 1318، ص 134)، حدائق السحر (تصحيح عباس اقبال، 1308، صص 35 و 55) و نفثة المصدور زيدرى (چاپ يزدگردى، 3، ص 13462) نيز ذكر شده است.

در صفحه 23 نيز آمده است: «اذا حلّت المقادير بطلت التدابير» كه در كتاب متنبّى و سعدى (حسين‏على محفوظ، 1336، ص 117)، نهج‏البلاغه (به كوشش دكتر صبحى صالح، بيروت، 1387 ق/1967 م، ص 471)، فقرۀ 16 پژوهشى در اسناد و مدارك نهج‏البلاغه (سيدمحمدمهدى جعفرى، 1356، ص 111) و مئة كلمةٍ من كلام اميرالمؤمنين على؟ع؟ (صيدا، 1341 ق، ص 6) نيز ذكر شده است.

لزوم تصحيح

بسيارى از ضبط‏هاى چاپ زوسهايم، در بسيارى جاى‏ها اشتباه و مخلّ معنى است؛ از اين‏رو نيازمند تصحيح بوده است. ضبط‏هاى زير از اين دست‏اند:

«در عهد فرمان او كسرى جز در زلف دليران چين به دست نيامدى» (ص 40) كه در چاپ حاضر اينگونه اصلاح شده است: «در عهد فرمان او كژى جز در زلف دلبران چين به دست نيامدى». نيز «غزال گل خوش‏خرام هر بديع كلام حرير اقلام را در عرصۀ ميدان كاغذ كافور بام...» (ص 2) كه اينچنين اصلاح شده است: «غزال كلك خوش‏خرام...».

نمونه‏هاى ديگر:

ص 42 (زوسهايم: محبت، متن حاضر: محنت)، ص 103 (زوسهايم: ننمودى، متن حاضر: نمودى)، ص 13 (زوسهايم: خانه مائى صفتشان، طبع حاضر: خامۀ مانى صنعتشان)، ص 20 (زوسهايم: تقويت، متن حاضر: تفويت)، ص 21 (زوسهايم: رعد، طبع حاضر: دعد)، ص 78 (زوسهايم: سپر، متن حاضر: سرّ)، ص 90 (زوسهايم: زنهار [كه مخلّ وزن شعر است]، متن حاضر: زينهار) و... .

گرچه در معدود مواردى نيز چاپ زوسهايم ارجح مى‏نمايد؛ براى مثال در بيت صفحه 90 «ز ابتداى دور عالم تا به وقت پادشا / از بزرگان عفو بوده است از فرودستان گناه»، نسخه بدل زوسهايم (پادشاه) به التزام قافيه، صحيح‏تر مى‏نمايد.

نيز در صفحۀ 52، در عبارت «آن پيش از آفرينش و كم ز آفريدگار»، به نظر مى‏رسد واژۀ پيش، «بيش» باشد (در تناسب با واژۀ كم) و از اين رو ضبط زوسهايم صحيح‏تر مى‏نمايد.

برخى سهوها و خطاها

در چاپ حاضر گهگاه برخى اشكالات رخ داده است كه به نظر مى‏رسد ناشى از حروفچينى و نمونه‏خوانى مطبعى باشد؛ از آن جمله: ص 9، مُنطِقُةٌ (صحيحش منطقهُ است)، ص 41، لقصعةِ (بايد لقصعةٍ باشد)، ص 58، فيضُ (صحيح آن فيضَ است)، ص 59، رحمةٌ (صحيح آن: رحمةً)، ص 129، حبيبى (صحيح آن: حبيبَهَ)، ص 84، (جيشُ باييست جيشٌ باشد)، ص 23، لن يُصلحِ (صحيح آن: لن يُصلحَ) و... .

در برخى ابيات نيز ضبط‏هاى متن حاضر، مخل وزن است. از اين دست است: صفحه 50، در بيت «ولا حُرٌّ إلاّ وهو عبدٌ بجوده / ولا عبدٌ الاّ وهو فى عدله حرّ». «حرٌ» در مصراع نخست و «عبدٌ» در مصراع دوم، مخلّ نحو و نيز وزن شعرند؛ صحيح آنها «حُرَّ» و «عبدَ» است. صفحۀ 96، آخر بيت، واژۀ «الأحبّة» به شكل «الاّ حبّه» خوانده و ضبط شده است. در صفحه 94 «هذه» وزن را مخدوش كرده است. در صفحه 65 نسخه‏بدل بيت، ارجح مى‏نمايد (جوشش به جاى جوش اندر برّ و بحر) نيز: ص 11، واژه «نهادم» در بيت «من مصلحت خويش...»، بايد «نهم» باشد).

در بخش يادداشت‏ها نيز گهگاه سهوهايى به چشم مى‏آيد؛ براى مثال مصحح محترم با استناد به ديوان كبير (كليات شمس، ج 8، ص 182) اين بيت را كه در صفحۀ 24 متن آمده است: «با همّت باز باش و...»، از مولوى دانسته كه البته بيت يادشده از مسعود سعد سلمان است كه پيشترها در ترجمۀ كليله و دمنۀ بهرامشاهى (چاپ مينوى، 1343، ص 63) و نيز ديوان مسعود سعد سلمان (تصحيح غلامرضا رشيد ياسمى، 1318، ص 703 با اختلاف در الفاظ) آمده است. بعضى از ابيات سندبادنامه نيز در ديوان كبير به اسم مولوى ضبط شده است كه خطاست.

سپاس

گذشته از مواردى كه ياد شد، مصحح محترم در چاپ حاضر، به كوشش‏هايى دست يازيده است كه بر ارزش اين چاپ مى‏افزايد. ارائه فهرست‏هاى مفصل و مطول پايانى: فهرست آيات قرآنى، احاديث، امثال و حكم و اقوال عربى، عبارات دعايى، اشعار عربى، اشعار فارسى، واژگان و تركيب‏ها، عبارات و تركيبات عربى، اصطلاحات ديوانى، سپاهى، فقهى و مشاغل، اشخاص و اقوام و مذاهب و... ـ نمونه‏اى

از اين كوشش‏هاست.

نگارش تحريراتى نو از وقايع كتب تاريخى، از سال‏ها پيش توسط كسانى چون جعفر شهيدى در تصحيح درّۀ نادره اثر ميرزا مهدى خان استرآبادى (انجمن آثار ملى، طبع نخست 1341 و چاپ دوم علمى و فرهنگى، 1366) و عبدالمحمّد آيتى در ارائه تحرير تاريخ وصاف (تهران، 1346، بنياد فرهنگ) انجام گرفت كه بسيار سودمند بوده‏اند. ارائه تحريرى نو از وقايع تاريخى العراضه (صفحات 157ـ181) نيز كوششى شايان تجليل و سپاس است كه همانند تحريرات پيش‏گفته، بى‏گمان حاوى فوايد بسيارى است.

[1] . يادداشتهاى قزوينى؛ به كوشش ايرج افشار؛ ج 8، تهران: دانشگاه تهران، 1345، ص 87ـ89.

[2] . نام و نسب مؤلف به‏عينه به همين نحو كه در متن مسطور است، در صفحه 4 از اصل كتاب مرقوم است و اينكه گفتيم تأليف كتاب در عهد الجايتو بوده است، به تصريح خود مؤلف است: استطراداً به نقل ريو از او در فهرست نسخ خطى بريتيش ميوزيوم ج 2، ص 840. ولى خود راقم سطور عجالتاً به واسطه محدوديت وقت، مجال تتبّع در متن چاپى و پيدانمودن اين فقره را نيافته‏ام؛ زيرا نسخه من فهرست اسامى الرجال را ندارد و ريو نيز شماره صفحه‏اى را كه حاوى اين مطلب است، تعيين ننموده تا بتوان با تطبيق تقريبى آن با متن چاپى، عبارت موردنظر را پيدا كرد؛ اما چون ريو بسيار ثقه و ضابط و مقبول القول است، در صحت قول او جاى شكى نيست.

از اين دو فقره گذشته (يعنى يكى نام و نسب مؤلف و ديگرى معاصر بودن او با اولجايتو) ديگر هيچ چيز از حال مؤلف به نفع تحقيق معلوم نيست و جمع آن چيزهايى كه ناشر آلمانى در خصوص شرح احوال مؤلف و تاريخ تولد او و وفات او و اينكه او وزير ابوسعيد بهادرخان بوده است و ساير جزئيات و خصوصيات زندگى او در مقدمه مبسوط مفصل خود به تركى بر آن افزوده و مطلب خود را از طوفان نوح شروع كرده است تا به دوره مغول ترجمۀ احوال مؤلف رسيده، با شاخ و برگ و آب و تاب مالاكلام، جميع اين «معلومات» تا از دليلى خارج صريحاً واضحاً ثابت نشده است، بايد آن را با نهايت درجۀ احتياط تلقى نمود؛ چه در متن كتاب اصلاً و ابداً و مطلقاً يك كلمه از اين قبيل اطلاعات نه تصريحاً نه تلويحاً نه اشارتاً نه كنايتاً مذكور نيست، و الاّ از نظر ثابت دقيق جدى ريو فوت نمى‏شد و از سياق عبارت و طرز تقرير مطلب در مقدمه ناشر فوراً اين تأثير در ذهن خواننده پيدا مى‏شود كه جميع اين مطالب با شاخ و برگ دو فقره ذكر شده در فوق همه از استنباطات و اجتهادات از پيشِ خود ناشرِ و از وساوس و هواجس و مخترعات قوۀ متخيلۀ اوست، به رسم بسيارى از مستشرقان كه هميشه مى‏خواهند چيز تازه‏اى كشف كنند و مطلب نگفتنى بگويند و اگر نصّى و نقلى در آن باب نباشد، اهميتى ندارد، بقيّه را از خزانۀ هواجس و تصورات، يعنى قوۀ متوهمه خلاّق المعانى خود اقتباس نموده، به جاى حقايق تاريخى مى‏گذارند از قبيل مرحوم درنبورغ فرانسوى در مقدمه الفخرى و همين زوسهايم مانحن فيه و بسيارى ديگر از مستشرقان اروپايى كه اينجا موقع بيان تعداد ايشان نيست.

بارى، جميع اين «معلومات» راجعه به ترجمۀ احوال مؤلف را چنان‏كه گفتيم، تا از خارج به دلايل نقلى صريح چيزى در اين مواضيع ثابت نشده است، بايد به‏كلى در بوتۀ شك و ترديد نهاد و مطلقاً و اصلاً و «بوجه من الوجوه» اعتمادى، ولو به قدر بال بعوضه‏اى به سخنان زوسهايم نبايد نمود.

[3] . ر.ك به: مقدمه راقم سطور بر جهانگشاى جوينى؛ ج 1، ص قج ـ قد.

[4] . تاريخ جهانگشا؛ طبع ليدن، 1329 ق/1911 م، صفحات «قج» و «مه» مصحح.

[5] . نام مؤلف؛ نام اثر؛ ساير مشخصات، صفحه‏هاى بيست و سه، بيست و چهار و بيست و پنج پيشگفتار و يادداشت‏هاى مينوى؛ ج 1، 1375، ص 322.

[6] . همان، بيست و دو.

[7] . همان، ص بيست و چهار.

[8] . همان، بيست و سه.

[9] . همان، ص 8ـ9 و ص بيست و هشت پيشگفتار.

[10] . همان، ص بيست و نه پيشگفتار.

[11] . همان، ص سى پيشگفتار.

[12] . همان، ص بيست و نه پيشگفتار.

[13] . همان، س سى و پنج پيشگفتار.

[14] . همان.

[15] . حسينعلى محفوظ؛ متنبى وسعدى؛ تهران: 1366، ص .

[16] . ديوان حافظ؛ تصحيح قزوينى و غنى؛ چاپ جربزه‏دار، 1367، ص 392 و تعليقات قزوينى؛ ص 443.